منوچهرجمالی

پیدایشِ جهانِ دوستی - 8

--- هم خوان بودن ---
بنمایهِ دموکراسی وسوسیالیسم

بنام عیش ، بریدند نافِ هستی ما
به روز عید بزادیم ما ، ز « مادرعیش » - مولوی

از« خوان اَرتا = خوان سیمرغ »
تا
« خوان عیسی »

(گوشت عیسی ، نان ، وخونش، باده است)

خدا، اصلی هست که ماده وجسم وتن وگیتی« میشود»

****

آرد = آرت = ارتا= سیمرغ

نام آرد،<u>کام</u> است و<u>کام</u> ،نام زنخدای عشق، خرّم (زُهره) است
نام دیگرنان، <u>یَکَند</u>است. پگ+اند = تخم یا فرزند زنخدای عشق

خُدای مهرِ ایران ،
تخم (خوشه) وشیرابه ایست که تحوّل به

« نــان» و « بــاده » می یابد
تا همه انسانها، آنـها را بخورند وبنوشـند
وبدینسان، خدا ، با انسان ، میآمیزد

****

چراانسان، تنـها با نـان زندگی میکند؟

امروزه همه دم از« اقتصاد » وگرانیگاه آن درزندگی میزنند و این را کشفی نوین میانگارند . ولی درگذشته نیز هزاره ها ، گرانیگاه زندگی وشادی وحقیقت ، « نان = nagan = کاک = پکنـد= لامان » بوده است . ولی نان ، مفهومی فراگیر، برای کل نیازهای زندگی دراین گیتی است . « معیشت ومعاش » درعربی نیزکه « اسباب زندگانی وهرچه بدان زندگانی میکنند ومایه زندگانی ازخوردنی وآشامیدنی وپوشیدنی وجزآن » میباشد ، واژه ایست که از« عیش » ساخته شده است . وعیش ، تنها خوشی وخرّمی و شادمانی ونشاط به خودی خود نیست ، بلکه عیش ، به معنای خوردنی و آنچه بدان زیستن نمایند، هست . عیش ، با پدیدهِ « زیستن ازشیر» رابطه داشته است . عیش ، به معنای نان است . عیش ، به معنای کشت وزرع است . بنا براین عیش ، خوشی وخرّمی است که از کشت وزرع جووگندم وغله وخوردن نان آن بوده است . این اصطلاح دراصل ، به واژه « عیشه= ایشه» بازمیگردد که به معنای « نی » است و « عیشا = ایشا» که دربرهان قاطع ، به معنای زهدان ورحم است . ماه ، چنانکه دیده خواهد شد ، « نان » شمرده میشد. ازاین رو به هلال ماه ، آیشم و « ایش = ایشم = اوشم» یا « ایش پر= نای ماه » میگفته اند . نام دیگر ماه هم ، لوخن (لوخ + نای) نای بزرگ هم بوده است ، چون ماه ، زهدان کل هستی شمرده میشد . زهدان ، جائیست که

کودک ، مستقیما از خون مادر، تغذیه وپرورده میشود . اینست که همین واژه « عیش » عربی ، به واژه « آیش» یا « آیشم = ayshm» ایرانی بازمیگردد که دومعنای (بنا بریوستی) 1- بام و2- ماهتاب (روشنی ماه) را دارد . بام ، همان « وام » ، یا « پستان + زنخدای عشق وزندگی » میباشد ، که اصل شیر(گَد= جَد= ژد = غذ-ا) است که هربامدادی (بام + داته) وهرپگاهی (پگ+ گاه) با شیرازپستان عشقش ، همه جهانیان را می پرورد . زنخدای شیروعشق و پستان ، « تابش وپرتو ماه » درپگاه است . به شیر، که « جیوام = جی+ وام = جیو+ وام = شیرازپستان زنخدای عشق » میگویند ،(درهزوارش) به معنای « روچ = روج = روز» هست ، و« روج و بهروج » نام زُهره یا زنخدا خرّم است ، که اصل پرورنده وابقاء جهانیانست . چون این خدا(روج = روز) ، روزی هرکسیست .

به همین علت نیزدرفارسی به « رزق و معیشت » ، « روزی » میگویند (سپس این اصطلاح ،بیشتر، گسترده خواهدشد) . همین « آیش = ایش= اش» ، در اصطلاحات دیگرنیزهمین معنارا تائید میکند . چنانچه بلوط ، که درآلمانی (عایشه = = شـهیآ=Eiche) نامیده میشود درگیلکی، همین درخت ، ایش بر= Ish-bar یا ایش پر، یا اشبر نامیده میشود . این درخت ، نزد ژرمن ها مقدس بوده است. ازمیوه خوراکی بلوط یا « ایشـبر» ، آرد ونان تهیه میشود ، وخود بلوط که « بل + ئوت » باشد به معنای « مادرعشق یا گیاه عشق » است ، چنانچه به عشقه یا داردوست ، « بلو » و به مهرگیاه ، بلا دانه = دانه عشق ، گفته میشود . واژه دیگرنیز که به شناختِ رابطه ماه با نان ، یاری میدهد ، آویشن است که دراصل، « آیشن و اوُشمه » میباشد . که همین پیشوند را دارد و« اوشما» درگویش کرنیگان و اوویشم = uveshimدرگویش لنکرانی ، ماه است . آویش یا آویشن ،« سه سنبل » نیز نامیده میشود که به معنای « سه خوشه » است ، و نام« آویشن وحشی» ، « مرزنگوش » میباشد ، و مرزنگوش ،

اینهمانی با « ارتای خوشه = اردیبهشت» دارد(بندهش) که « خوشه همه جانها وگیاهان» است . نام دیگرآویشن ، کاکوتی است که « کاک+ ئوتی » باشد ، وبه معنای « گیاه ماه » است . « کاک » ، هم به معنای قرص ماه است وهم به معنای «مردمک چشم » است ، که نام دیگرش « بی بک = وی بغ » و یا « کچه » است ، وهردو، نام ارتا میباشند، ونورچشم یا نگاه چشم ، نیز« بهور» است وپیشوند « بـَه وبهی» دربهور ، نام زنخدای خرّم= زُهره ، خدای عشق وزندگی ورامشگری وباده است . و« کاک » ، به نانهای گوناگون گفته میشود (نان روغنی ، نان کماج ، نان خشک، نان قاق ..) . کاکل (کاک+ ال) نام حنطه رومی (نوعی گندم) است . همین حنطه رومی (بنا برآنندراج) شاه بانک نیز نامیده میشود که صحیحش ، شاه بابک است ، که همآغوشی « سیمرغ = شاه » با « بهرام = بابک » باشد که همان « ماه » میباشد . ماه گـِرد یا ماه پـُر، زهدان آبستن به « خوشه پروین یا ارتای خوشه= گن » است ، وبدین علت ماه ، نان (nag + gan=nagan) خوانده میشود .

به عبارت دیگر، نان (نگن = nag+gan =nagan، گن، یا « رطبه = ارتای به هست، و گندم= گن + توم ، تخم ارتا میباشد) ، آرد (= آرت= ارتا ، آرد= کام = زنخدای عشق) ازخوشه ارتا (ارتاواهیشت) درزهدان ماه فراهم شده است . نان ، گوهرخود خداهست که تحول به «آرد» و«خمیر» یافته وپخته شده است . و از نهان کردن وغرس کردن چنین نان یا خدائی درتن خود (نگ= نغ= حفره دهان) ، شادی وخرّمی وخوشی میروید . عیش (آیش= وام = زنخدای عشق و پستان پرازشیر، یا آیش = روشنی ماه یا عشق بهرام ورام وسیمرغ) ، نان میشود ، و اصل زندگی وشادی وخرّمی انسان میگردد . بدینسان، نان که سرچشمه زندگی کردن درگیتیست ، با خدا که سرچشمه عشق وشادی وزندگی وروشنی (بینش) است، پیوند داده میشود . اینست که مولوی میگوید :

بنام عیش ، بریدند ناف هستی ما

بروز عید بزادیم ما ، ز « مادرعیش »
بپرس : عیش چه باشد ؟ برون شدن زین عیش
که عیشِ صورت ، چون« حلقه است بر درعیش »
وجودِ چون زر خود را به عیش ده ، نه به غم
که خاک برسرآن زر ، که نیست درخور عیش
بگویمت که چرا ، چرخ میزند گردون
کیش به چرخ درآورد ؟ ......تاب اختر عیش
بگویمت که چرا ، بحر، موج در موجست
کیش به رقص درآورد ؟ .... نور گوهر عیش
بگویمن که چرا خاک ، حور و ولدان زاد
که داد بوی بهشتش ، نسیم عنبر عیش
بگویمت که چرا باد ، حرف حرف شدست
که تا ورق ورق آئی سبک زدفتر عیش
بگویمت که چرا شب ، تتق فرو آویخت
که گردک است و عروسی ، بگیر جا درعیش

جنبش چرخ ، و تموج آب دریا و زاده شدن بهشت ازخاک ، و ورق گردانی ازباد و عروسی و گردک درشب ، همه از« عیش » سرچشمه گرفته اند . در«عیش= آیش » ، نان وخدا وعشق وانسان وحقیقت (هاگ= آگ = گندم) به گونه ای جداناپذ یر، به هم گره خورده اند . اینست که « عیش» ، به قول حافظ شیرازی ، کیمیای هستی است . درعیش، آسمان وزمین ، خدا با «انسان وگیتی » ، باهم انبازند.

درعیش نقد کوش ، که چون آبخور(= روزی) نماند
آدم ، بِه هِشت (ترک کرد) ، روضه دارالسلام(بهشت) را

اینجا حافظ ، معنای قرآنی ازداستان را کنارمیگذارد که الله انسان را دراثرخوردن گندم ازبهشت وعصیان ازامرش، بیرون کرد . بلکه او درست برغم قرآن میگوید که آدم ، بهشت را با اراده خودش ترک ورها کرد ، چون حق نداشت که گندم (تخم ارتا. ارتا ، خدای ایران

، نزد محمد ، ابلیس شده بود) را که روزیش هست بخورد . برغم آنکه محتسب (پاسدارشریعت اسلام) نیزهمیشه مانع عیش ما میشود ، ولی :

با محتسبم ، عیب مگوئید ، که او نیز
پیوسته چوما ، در طلب عیش مدام است

آخوند وشیخ وفقیه ومفتی نیز، با آنکه با امر ونهیشان برضد«عیش نقد» در زندگی درگیتی هستند ، ولی آنها هم درپنهان، پیوسته درطلب عیش مدام درهمین گیتی هستند . ولی آنها که با این امرونهی ، عیش نقد درزندگی را پنهانی میکنند و مردمان را نیز به « عیش پنهانی » میرانند ، و مردم وخود را بازور، ریا کارو دروغگو میکنند ، اصل شادی را که جوشش زندگی بطورآشکاردرهمین گیتی است ازبین می برند :

شراب وعیش نهان چیست ؟ کار بی بنیاد
زدیم برصف رندان و ، هرچه بادا باد
چو امکان خلود ای دل ، دراین فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان ، به فیروزی وبهروزی

پیروز، نام هما یا سیمرغست ، وبهروز، نام بهرامست ، و این دو باهم ، اصل شادی وعیش ومهرهستند . ودراثرنبود این عیش که آسمان وزمین وخدا را با انسان وگیتی می پیوندد ، هیچکس ، دراجتماع ، درد دین ندارد و دردهای دل همه ، بیدرمانست :

نمی بینم نشاط عیش درکس
نه درمان دلی ، نه درد دینی

ودرست خیام ، این عیش نقد را درزندگی ، اوج آرمان انسان میداند :

گر دست دهد زمغز گندم، نانی
وزمی، دومنی، زگوسفندی، رانی
با لاله رخی و گوشه بستانی
عیشی بود آن ، به حد هرسلطانی

انسان ، تنها با نان زندگی نمیکند

عیسی میگوید که « انسان، تنها با نان ، زندگی نمیکند» ، وبسیاری این گفته عیسی را دراین راستا میفهمند که انسان تنها درجهان جسمانی نمی زید ، و تنها کوشش برای ارضاء زندگانی جسمانی ومادی کافی نیست ، بلکه انسان ، نیازبه گستره معنوی وروحانی وآسمانی درزندگی خود نیز دارد . ولی درانجیل متی ومرقس (متی – فصل 26 ، پاره 26+27+ 28 ، مرقس فصل 14 ،پاره 22+23+ 24) با گفته دیگرعیسی آشنا میشویم که نانی را گرفته وپاره میکند و میان شاگردانش پخش میکند ومیگوید این جسد وتن منست ، و پیاله ای ازباده را گرفته وبشاگردانش میدهد تا همه ازآن بنوشند و میگوید این خون منست . و در خونش ، اندیشه « عهد جدید » را می بیند که برای آمرزش گناهان آنانکه به او ایمان میآورند ، ریخته خواهد شد .
چنانچه دیده شد ، پیوند « گوشت یا تن» با « نان » و « باده با خون » اندیشه ایست بسیارکهن که عیسی ، با حفظ بخشی از معنای اصلی ، معنای دیگری نیزبدان میدهد که امروزه « رسم عشاء ربانی » مسیحیت شده است . سراندیشه « سوسیالیسم » نیز، چنانچه درکتاب جمهوری افلاطون میتوان دید ، با « غذا وباده خوردن همه اجتماع ، برسریک سفره یا خوان » یافت میشود . دراین گفتهِ عیسی ، « نان و باده » ، دو پدیده متصل وانبازباهمند ، وهردو نیز ، تن وجان خود عیسی هستند ودرپیوند باهم ، « زندگی » ممکن میگردد . به عبارت دیگر، با خوردنِ همه ازیک نان ، و نوشیدن همه ازیک پیاله ، تن وجانِ عیسی درآنها حل وجذب میشود . عیسی ، نان وباده برسریک میزخوردن را که سراندیشه « پیدایش اجتماع دموکرات وسوسیال » بود ، تبدیل به « پیوند ایمانی با عیسی » و « جامعه ایمانی » میکند ، و از معنای اصلیش که تبدیل جامعه به دموکراسی وسوسیالیسم باشد ، دور میسازد . جامعه موءمنان به عیسی یا هرشخص دیگری ، با

جامعه « غیرموءمنان » رویارومیشود ، که برضد اندیشه « خوردن نان وباده ازیک خوان » است که همه بشرواجتماع را بدون تبعیض دربرمیگیرد ، و با ایمان واعتقاد به مذهبی یا آموزه ای کارندارد . به قول سعدی :

ادیم زمین ، سفره خوان اوست
چه دشمن براین « خوان یغما » ، چه دوست
ولیکن خداوند بالا وپست
به عصیان ، در رزق برکس نیست

عصیان به الله وبه یهوه وبه پدرآسمانی ، که ایمان نیاورد ن به آنها باشد ، حق برخورداری از « عیش » دراجتماع را ازهیچکس ، سلب نمیکند . چرا ، چون همه مردمان ، بدون تبعیض ، برسرخوان یغما یا « خوان وصل » مینشیند وخدائی را میخورند ومینوشند و همه « همگوهرخدائی» میشوند، که فراسوی همه ایمانها واعتقاداتست .

این اندیشه درفرهنگ ایران ، به « خدای مهر» بازمیگردد که هم ، « خوشه همه تخم ها » و هم ، « آب یا شیرابه همه چیزها » است . این خدای مهر، هم برفراز درخت همه تخمه ، تخمه های جانهاست ، وهم این درخت (وَن= عشق) درختیست درمیان دریای فراخکند(وروکشا) که درزیر ریشه هایش ، کانالها وقناتها وناوهائی میباشند ، که درسراسر گیتی ، به همان تخمهای پراکنده او درزمین می پیوندند ، تا درهمه ، این آب ، ازنو ، با تخمها بپیوندند وباهم بیامیزند و باهم ، برویند و فرشگرد(نوزائی) یابند . خدا که هم این تخم وهم این آبست ، چنانچه دیده خواهد شد ، تبدیل به « نان » و« باده یا روغن وشیره وعسل وشیرابه گیاهان میگردد » ، تا بازباهمدیگر، آفریننده بشوند .

درفرهنگ ایران ، خدا ، مانند الله ویهوه وپدرآسمانی ، درفراسوی گیتی نیست ، وبا اراده نیز ، گیتی وانسان را خلق نمیکند ، بلکه خودش به تخم (گندم ، یورتاک= غله ، جو= اَرپه = فغ گان ، وچاودار= جودوسر= ، وارزن= جاورس ، و تخم کنجد وتخم پنبه و

گندم = اند= حنطه و آگ وواس) ، وبه آب (مجموعه همه مایعات) ، تحول می یابد ، یا به اصطلاحی دیگر، می « اَفتارد= اَفتـَرد ، فتریدن ، فترة = فطرت » ، یا باز بسخنی دیگر، می « وَرتـَد ، ورتن = گشتن » ، « میشود » ، تا باز، با آب که تحول یابی دیگر خود خداهست ، با هم « بیامیزند » و « فرشگرد » یابند . پدرآسمانی عیسی ، والله محمد و یهوه ابراهیم ، هیچکدام دیگر این نقش را بازی نمیکنند . ازاین رو ، عیسی ، دراین گفتارها، این نقش را به شخص خودش نسب میدهد ، نه به پدرآسمانی یا یهوه .
ولی درفرهنگ ایران ، درست خورن نان از« یک خوان= ازیک سفره = ازیک میز » ونوشیدن باده ، پس ازآن ، ازهمان « خوان= xvan = axv+van »، درست معنای آمیختن مستقیم با خدای مهر را داشته است، وهمین اندیشه درعرفان نیز، زنده باقی میماند . چنانکه مولوی ، با رعایت احتیاط درفضای اسلامی ، درغزلی این اندیشه کهن را بسیار زیبا میسراید :

ای آفتاب سرکشان ، با کهکشان آمیختی
مانند شیر وانگبین ، با بندگان آمیختی
یا چون شراب جانفزا ، هر جـزو را دادی طرب
یا همچو باران کـرم ، با خاکدان آمیختی
هردوجهان ، مهمان تو ، بنشسته گـِرد ِ« خوان» تو
صد گونه نعمت ریختی ، با میهمان ، آمیختی
آمیختی چندانک او ، خود را نمیداند زتو
آری کجا داند ؟ چو تو ، با تـن ، چو جان آمیختی
جانها بجُستندت بسی ، بوئی نبرد ازتو کسی
آیس (نومید) شدند وخسته دل ، خود، ناگهان آمیختی

« خوان = اخوان = axvaan= axv+vaan» اساسا به معنای دنیا وجهان است .دنیا وجهان ، « خوان ارتا » هست . ازاین رو، ممالکی را که درمیان جهان بود ند ، و این فرهنگ ارتائی درآنها پیدایش یافته بود ، « خونیروس = xvan-ras= خوان ارتا » « خوان خدای

اردیبهشت = ارتای خوشه وغله » مینامیدند . البته « میان گیتی » بودن ، به معنای آنست که همه گیتی را به هم پیوند میدهد . همه این مردمان وملتها وجامعه ها ، تخمه های « axv =xva » خوشه (اخو+شه) ارتا بودند .

« وَن یا وانه » در« خوان » ، چنانچه درسانسکریت میتوان دید ، عشق و « دستگاه بافندگی » و «اصل بهم دوختن وبهم بافتن » وپدیدآرنده یک حصیر وفرش است . اینست که به درخت بید مشک ، همین نام را که بان (= وان) باشد میدهند ، که نام دیگرش « بهرامه » ، یعنی « خرّم = زُهره = بیدخت » ، زنخدای عشق = پَگ = وام یا « بام » است ، ونام دیگراین زنخدای عشق ووصال « وَنند = vanand» است . « ون + اند » که به معنای « تخم یا فرزند وزاده اصل عشق وبه هم بافی و به هم دوزی است .

به همین علت ، نام سپهرهفتم که شش سپهردیگررا دردرون خود ، به هم می پیوندد، « کیوان = زُحل= زوه – ال= زهدانِ ال یا سیمرغ » میگفتند ، چون « کیوان » ، کیو، یا نای وزهدانیست که آبستن به همه سپهرهاست ، و همه سپهرهارا درخود نگاه میدارد ، و به هم می بافد و ازآنها ، جهان عشق میسازد . ازاین رو گوهر آسمان که زمین را دربرمیگیرد ، خماهن = xvan asan بود . خوانی بود که می سنگید ، یعنی ، متحد ومتصل میکرد، وباهم میآمیخت (معنای سنگ = اسنگ = اسن) . جهان ، « خوانِ باهمی » است . چنانکه از باهم بودن « دف » با « کف » است که « آوازشادی» پیدایش می یابد : مولوی میگوید : « همی زاید زدف وکف ، یک آواز».

ازجفت بودن تن باجان ، جنبش واندیشه وروشنی وشادی ، پیدایش می یابد ،چنانکه از باهم بودن « چنگ با دست » یا « نی با لب » است که آواز، پیدایش می یابد :

چنگ تن ها را به دست روح ها ، زان داد حق
تا بیان سرّ حق لایزالی او کند
تارهای خشم وعشق وحقد وحاجت ، میزند

تا زهر یک ، بانگ دیگر، درحوادث ، روکند
شاد با ، چنگ تنی ، کزدست جان ، حق ، بستدس
حق که جانان باشد ، هسته ومغزپوشیده درهرجانیست
برکنارخود نهاد و، ساز آن را هو کند
اوستاد چنگها ، آن چنگ باشد درجهان
وای آن چنگی ، که با آن چنگ حق ، پهلو کند

این« باهمیِ » خدا ، که « آتش جان = پری= فری » انسان میشود ، با تن ، درهرتخمی ، همان یوغ یا یوج ، همان آمیختگی « سیمرغ = آسمان = جان » با « آرمئتی= زمین = تن » درهرتخمی (xva= =axv= دوانه = دانه = یوشم) است . واژه « هَم» یا «سَم = سام » که به معنای « باهمی » است ، اصل همه تخم ها وبذرها ودانه ها وغله ها هست .

« هم » ، درکردی ، « هاو= هه ف (ف ، با سه نقطه، که همانند واو تلفظ میشود) = هه ب » است . درست این واژه « هه ب = هه و » یا « هَب » ، به دانه و غله گفته میشود ، و این واژه است که درعربی ریشه واژه « محبت وحبیب ومُحِب » شده است . چنانچه درکردی « هه باندن » به معنای دوست داشتن است . همین واژه است که درکردی ، « هه ویان » شده، وبه معنای « خمیرمایه ومایه » است ، چون باهم میآمیزد و همین واژه است که خمیر= هه ویر» شده است .خمیریا « هه ویر»، مرکب از« هاو+ ایر » است که به معنای « سه تا باهم » است که « اصل عشق باشد » . آب وآرد را که دوتا هستند ، اصل سوم که عشق ومحبت است باهم میآمیزد ویگانه میسازد. سریش وسرشک وسرشت ، هرسه ، از واژه « tres» پیدایش یافته اند که به معنای « سه تا باهم = اصل عشق وحُب » است . اینکه دربندهش میآید که جهان از« یک سرشک » پیدایش یافت ، به معنای آنست که جهان ازاصل مهرومحبت وعشق ، پیدایش یافت. همچنین این اندیشه که جهان ازیک تخم = « حبه = هه و» پیدایش می یابد ، درست به معنای آنست که جهان ازاصل باهمی یا هه

و یا محبت ، پیدایش یافته است ، که معربش « حـُب » و ازسوی دیگر« حَب وحبه » شده است ازاین رو ، هه وین (درفارسی ، اَوین) ، هم معنای مایه ماست وپنیر دارد و هم به معنای عشق ودلدادگیست . خوب دیده میشود که « محبت » درعربی ، از« اصل باهمی» پیدایش یافته که درهر«دانه ِغله= یورتاک = urt+aag » هست که درخمیر(هه ویر) ، نماد « عشق محبت ودلدادگی » میشود . این باهمی ، مایهِ به هم پیوستگی میگردد . سپس دیده خواهد شد که ایرانیان ، مجسمه خدای مهریا زنخدا خرم را درجشن پانزدهم ماه دی (دسامبر) درهرخانه ای ، ازخمیر میساختند . محبت و « حُب » ، دوتای باهمست که باهم یک « حبه » ، یک بذر، یک تخم ، یک یوُشم میشوند . «بزر»که دراصل « بز+ راک » میباشد وبه معنای دوتای به هم بافته است ، و «دانه» که دراصل « دوانه » است وبه معنای دوقلوی به هم چسبیده است، ویوشم که دراصل « یوش = یوج = یوغ » است ، همه معنای مهرومحبت ودوستی وباهمی وانبازی دارند . اینست که حافظ شیرازی میسراید :

نبود نقش دوعالم که رنگ الفت بود

زمانه ، طرح محبت ، نه این زمان انداخت

یا به تفکرقرآنی که پیدایش انسان را با یک گناه ، آغازمیگردد و الله ، نخست نگاه به گناه آدم وحوا میاندازد ، نه با اصل مهرومحبت که فطرت انسانست(مردم= مرتخم = تخم مهر) ، اعتراض میکند ومیگوید که :

کمال سر محبت ببین ، نه نقص گناه

که هرکه بی هنر افتد ، نظر به عیب کند

ویادمیآورد که آذرخش ابرسیاه که سیمرغ باشد ، آتش محبت را درتخم وجود انسان افروخته است :

چراغ صاعقه آن سحاب ، روشن باد

که زد به خرمن ما ، آتش محبت او

وباباطاهرعریان ، فطرت انسان را طالب محبت وباهمی میداند

دلی دیرم (دارم) ، خریدار محبت
کزاو گرم است ، بازار محبت
لباسی دوختم ، برقامت دل   زپود محنت وتار محبت

وبالاخره ابوسعید ابوالخیر، به طور آشکارگواهی میدهد که ایمان ، غیراز عشق ومحبت ، و ضد ایمانِ به مذاهب وایدئولوژی هاست ، و آنهارا با گرمای آتشش میسوزاند ، و ازعجم (ایرانی) وعرب ، کسی پیامبر محبت نیست . محبت، فراسوی ملت هاست .

آن « اتش سوزنده » که عشقش، لقب است
درپیکر کفر ودین ، چو سوزنده تب است
ایمان ، دگر و ، کیش محبت ، دگر است
پیغمبر عشق ، نه عجم نه عربست

« خوان » و« سفره » و« میز» و « لاون = لاو+ ون » درتبری ، « خوان یغما ، خوان وصل ، خوان سپنج » ، خودِ خداهست ، که گوهرش درنان ودرباده ، گوهر باهمی ومحبت ومهر است . «سپنج » ، به معنای « یوغ = مهر» است . اینکه سرای سپنج ، به معای « سرای عاریتی » برگردانیده شده ، به سپنج ، معنائی برضد معنای اصلیش داده شده است . سپنج ، به مهمانی پذ یرفتن هربیگانه وغریب وآواره وناشناس بوده است . اساسا معنای « مهمان » ، کسی نیست که ما اورا دعوت میکنیم بلکه به معنای « باهم یگانه شدن » و« همدیگررا آبستن کردن » است . سرای سپنج ، سرای باهم برسریک خوان دوستی ومحبت نشستن وباهم جشن گرفتن است . هر بیگانه وآواره وگمراهی و ناشناسی که وارد میشود ، حق دارد از« خوانی که انداخته میشود » ، بهره ببرد . هرخوانی ، خوان یغما هست . به «خوان یغما » نیز معنائی غلط داده شده است .

عبید زاکان ، خدا ، را « خوان یغما » می نامد . البته او میخواهد با این طنز، بگوید که الله ، وسیله اساسی دردست آخوندها برای یغما گری جهانست . ولی یغما ، معنای دیگری درامتداد همان « خوان » داشته است . چنانچه ناظم الاطباء « یغما » را چنین تعریف میکند

که : « خوان وسفره ایست که مردمان کریم بگسترانند وصلای عام دردهند » . در تبری به سفره پارچه (بهم بافته) ای ، « لاون » میگویند که « لاو+ ون » میباشد ، و از دوبخش آن ، که « لاو » و« وَن » باشد ، معنای سفره یا خوان را میتوان شناخت . چنانچه یکی ازنامهای زنخدای ایران ، لافیس (لاو+ ویس) بوده است . سپس دیده خواهد شد که این لافیس ، اصل روزیِ همه ، درجوانمردی است . نام الک دولک نیز ، لاوه است ، چون این بازی را ، با آمیختن این دوتا باهم میشود کرد . چنانچه نام « لولای در» که چهارچوبه آستانه دررا به لنگه در، جفت میکند ، « لاولاو= لولا» است ، چنانچه به درخت عشقه یا پیچه ، لبلاب (لاولاو= لوف = که همان واژه loveانگلیسی است) میگویند ، چنانچه نام دولب هرانسانی همین « لاو= لب » است .

یغما ، امروزه ، معنای « چپاولگری و غارتگری » پیدا کرده است ، ولی دراصل ، معنای « یوغ = باهمی = انبازی = همآفرینی » داشته است . چنانچه دراسدی توسی دیده میشود که « یغ » ، که پیشوند واژه « یغما » هست ، مخفف واژه « یوغ » است ، که همان واژه « جفت = جوت یا لاو= لوف = عشق ومهر» ، همبغی یا انبازی یا سنگی باشد که گوهر خدایان ایرانست . هرتخمی وتخمه ای ، آگ = هاگ (= خاک) ، یاگ = یاغ = یاق ، یا یوغ ویغ بود . واژه « غـول » هم همین معنی را داشته است . ازاین رو دیده میشود که « غول بیابانی » ، یغام و یغم و یاغمه نامیده میشود ، و « یغما » درست همین « غول » است که دراصل معنای « همزاد وجفت » را دارد . بیابان ، معنای « گمشدگی » را داشته است . دوتای جفت ، وقتی ازهم جدا ساخته شوند ، انسان میان آن دوتا، گم و پریشان وسرگردان میشود . «دیو» هم که به معنای « دوتا باهم» ، واصل درخشش هست ، وقتی ازهم جدا ساخته بشود ، شک وترس وگمراهی میشود . با زرتشت ، مفاهیم جفت ، ازهم جدا وبریده ساخته شدند. ولی در واژه « فریس غول » دیده میشود که اصل همیشه ازنو تازه شوی وفرشگرد میباشد . یغما ،

که همان « اصل یوغ و باهمی وعشق ودوستی وانبازی وصمیمیت » است ، ناگهان معنای « چپاول وعارتگری می یابد ، که عمل تهاجم قهرآمیزدشمنیست وبکلی برضد دوستی و انبازی وصمیمیت و انبازیست .

خدائی که « خوان ِانبازی ودوستی و - با هم پیوند یابی- وخویشاوندیست » ، ناگهان ، خوان یغمای آخوندها و کشیش ها وهاخام ها میگردد . به عبارت دیگر، خدا ، اصل جهاد وانفال وغنیمت گیری و غارت کردن جهان میگردد . درست به گیاهانی که بربسترزمین خوابیده وچسبیده (جفت شده) میروئیدند، مانند خربزه وخیارو کدو و ... نام ، « یقطین = یغ + تین » داده اند ، چون به زمین چسبیده اند. همچنین جفت بهم چسبیده انسان (مشی ومشیانه ، جم هم همین گوهر را دارد) را با ریواس که گیاه « نرماده ایست » اینهمانی میدادند که خودش هم نروهم ماده است ، و نام دیگر ریواس ، « یغمیصا » است (تحفه حکیم موءمن) . و این نام دراصل « یغ + میز » بوده است و این نام ، ازمصر نیز نیامده است ، وبه معنای « یوغ یا جفت به هم آمیخته » است . به عبارت دیگر، انسان ، یغ+ میزا هست . زن ومرد باهم ، یک گیاهند که خود افزا وخود رو وخود آفرین هستند ، وتخم یا دانه یا آگی(هاگ = خاک) که اصل جفت است (مردم = مر+ تخم = تخم جفتی = تخم مهر) طبعا ، چنین گیاهی میشود . پس اینکه خدا ، خوان یغما هست ، به معنای آنست که خدا ، هم مهمانست ، و هم اسباب مهمانی، وهم مائده و نان وخورش ، و هم میزطعام یا سفره طعام یا خوان است.

درفرهنگ ایران ، این گوهر ِخود خداست که تحول به جهان مادی وجسمانی می یابد . خدا ، هم خودش ، تخم انسان میشود و هم آبی میشود که با آن بیامیزد تا باهم به « وخشند » . خدا ، تحول به پدیده های زمانی وجسمانی ومادی می یابد ، ودراین پدیده ها ، باز آن ویژگی خدائی را که « آمیزنگی = باهمی = همبغی= همآفرینی » یا « عشق ومهر ودوستی وپیوند » باشد ، هست . خدا ، تحول به جسم

وماده وصورت و گیتی می یابد ، ونیاز به هیچ « واسطه » ای نیز ندارد . درگفتارعیسی ، خوردن همه ازیک نان ، ونوشیدن همه ازیک ازیک جام (دوستگانی) ، این اندیشه « باهمی واجتماع » را بیان میکند و درفرهنگ ایران ، خوردن ونوشیدن همه از « یک خوان = یک دستارخوان = یک سفره = یک سینی ویک کوزه یا خنب یا مَشک یا جام یا دوستگان » بیان کرده میشوند . خدا ، « خوان یغما » هست، وهمه میهمان خدا هستند . این سراندیشه « باهمی = انبازی = همبغی = هم نوشی وهم خوراکی » ، برسریک خوان نشستن ، گرانیگاه اندیشه جشن به طورکلی ، به خصوص ، « جشن خرّم » بوده است که « جشن دموکراسی » درایران بوده است .

این اندیشه « باهمی » درباهم نوشیدن وباهم خوردن برسریک خوان وازیک پیاله ، ریشه اندیشه « آزادی وسعادت » درفرهنگ ایران بوده است . همان خوردن ونوشیدن نان با باده ، به خودی خودش پیکریابی اصل « باهمی » است . آزادی وسعادت درفرهنگ ایران ازاین اندیشه « باهمی » استنباط میشد . درباهمی ، کسی ، نه حاکمست نه محکوم ، نه فاعلست نه مفعول ، نه معبوداست نه عبد ، نه آمر است نه مطیع وتابع . درست دراشعار خیام ، این مفهوم ویژه آزادی وسعادت حقیقی انسان را درپدیده های « باهمی » می یابیم

گر دست دهد زمغز گندم نانی
وزمی ، دومنی ، زگوسفندی رانی
با لاله رخی و گوشه بستانی
عیشی بود آن ، به حد هر سلطانی

یا دررباعی دیگر میگوید :

دردهر، هرآن که نیم نانی دارد
از بهرنشست ، « آشیانی » دارد
نه خادم کس بود ، نه مخدوم کسی
گوشاد بزی ، که خوش جهانی دارد

افزوده بر باهمی نان وخانه ، خود « نان » بنفسه ، پیکریابی اندیشه باهمیست (آرد + آب)
ودرریاعی دیگر میگوید :

یک نان به دوروز اگربود حاصل مرد
ازکوزه شکسته ای ، دمی « آبی سرد »
ماءمور کم ازخودی چرا باید بود
یا خدمت چون خودی ، چرا باید کرد

این « ترجیح دادن آزادی واستقلال فردی » ، بر « تابعیت و اطاعت، به خاطرتاءمین معیشت بهتروثروت ، یا مقام بالاتر » ، بنیادیست که برآن ، آزادی تفکروداوری نهاده شده است . برای رسیدن به قدرت و مقام و ثروت ، دست ازازرجحیت استقلال وآزادی فردی کشیدن ، قربانی کردن آزادی تفکر خود هست .

نخستین روز ماه دی
(دی = زنخدای عشق وزندگی ورامشگر، خرّم)
شاه وملت برسریک « خوان » می نشستند
« جشن دموکراسی »

محبت ومهروعشق ، درفرهنگ ایران ، رویکردن وکشش به « خدای فراجهانی » وماوراء الطبیعی نبوده است، بلکه همه انسانها وطبیعت وگیتی باهم درمحبت ومهر، درهم سرشته وخمیر و باهم یک نان (نان درون) میشوند. آنها درآمیخته شدن باهم ، خدا یاسیمرغ(ارتا = آرد= گندم = گن+ توم) میشوند . اینست که شش جشن گاهنباردرسال (که جشن های آفرینش آسمانِ ابری وآب وزمین وگیاه وجانور و انسان) ، جشن های « همخوانی وهمسفرگی » بودند . اساسا جشن درایران، پیکریابی اندیشه « همخوان شدن » بود . اصل جشن درایران برپایه « آفریدن مهر میانِ طبقات واقوام وجوامع ومذاهب ونژادهای گوناگون » بود . جشن سازی ، شیوه « جامعه سازی»

بود . ایمان آوردن به یک آموزه یا یک مذهب ، ایجاد جامعه نمیکرد ، بلکه درجشن گرفتن باهم ، طبقات واقوام ومذاهب و نژادهای گوناگون ، باهم تحول به یک « جامعه » می یابند . جشن های ایران ، جشن های مذهبی و عقیدتی نبوده اند، که یک دین تاءسیس کرده باشد که فقط موءمنان آن مذهب وعقیده درآن شرکت میکنند . جشن های ایران ، درست جشن های « فرادینی وفرامذهبی وفراعقیدتی وفرا طبقانی وفراجنسی» بوده اند . جشن که هما ن واژه « یسن ویسنا ویز+ نا» باشد ، دراصل به معنای « نواختن نای » ، یا « موسیقی » بوده است.هنوز هم درشوشتری ، جاز که همان « یاز= یز» باشد ، به معنای « نی » است . ایزدان یا یزتان ، خدایان موسیقی ونی نوازی بوده اند، نه خداوندانی که ایمان به خودرا میطلبندو قربانی میکنند یا میخواهند . ازاین رو ، نخستین روز هرماهی را که روز خرّم است ، « جشن ساز» میخوانده اند (برهان قاطع) . این موسیقیست که همه را به هم پیوند میدهد ، نه ایمان به یک کتاب یا یک شخص یا یک شریعت .

زنخدا ، خرّم که خدای رامشگری وزندگی وعشق است ، خدای شیر و غذا (گد = جد ، جدی = دی = خرّم) یا به عبارت دیگر، « خوان وسفره ولاون » است که همه بشر برسر این خوان مشترک می نشینند وباهم نانی را میخورند وآب وباده ای را مینوشد که گوهر خود این خداهست . بدینسان همه درجشن ، باهم تاروپود میشوند ، به هم بافته میشوند . در درک « همکامی = باهم کام بردن ازنان وباده » ، جامعه ، ساخته میشود . جامعه برپایه « همکامی همه » بنا میشود ، نه برپایه « همدردی » . درد وعذاب مشترک ، برای ساختن یک جامعه ، کفایت نمیکند . آنچه بقا ودوام وآسایش وآشتی جامعه را تضمین میکند ، « کام بردن همه بدون تبعیض ازیک خوان ، یا ازنعمت های اجتماعی » است . دموکراسی ، درسوسیالیسم ، تاءسیس میشود . ازدرد مشترک ازستم طبقاتی یا قومی یا جنسی یا نژادی یا مذهبی ، میتوان یک حزب ساخت ، ولی نمیتوان یک جامعه ساخت .

دموکراسی ، انبازشدن همه بدون تبعیض ، در« خرّمیهای زندگی » است. اینست که درماه خرّم که ماه « دی » باشد ، روز نخستش تا روزهشتمش ، که هردوروز نیز خرّم نامیده میشوند ، شاه وملت برسریک خوان می نشستند وباهم نان وباده میخوردند . اساسا همه جشن های ایران ، جشن خرّمدینی هستند ، و زرتشتی ها ، مراسم ظاهری این جشن هارا سپس مجبورا پذ یرفته اند ، ولی آنها را ازمحتوای اصلیش ، تهی ساخته اند ، و محتوای بسیارسطحی دیگری بدان داده اند که درمقالاتِ بسیار علمی! که ایرانشناسان نوشته میشوند ، مرتبا تکرار میشوند . بدین علت نیز، زیربنای این جشن هارا که اساس مردمی فرهنگ ایران بوده است ، ازبین برده اند . ازجمله همین « جشن خرّم » را که جشن دموکراسی است و به کلی با فلسفه حکومتی وسیاسی ساسانیان زرتشتی سازگار نبوده است ، محو ونابود ساخته اند . ولی همان رد پائی که درخاطره ها ازاین جشن باقی مانده و ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه آورده ، اندیشه بنیادی این جشن را حفظ کرده است . ابوریحان در آثارالباقیه درباره نخستین روز ماه خرّم ، که خرّم نامیده میشود ، مینویسد که :

« دراین روز، عادت ایرانیان چنین بود که پادشاه از تخت شاهی بزیرمیآمد و جامه سپید می پوشید ودر بیابان برفرشهای سپید می نشست و دربانها ویساولان وقراولان را که هیبت ملک بدانهاست به کنارمیراند ودرامور دنیا، فارغ البال نظرمینمود وهرکس نیازمند میشد که با پادشاه سخن بگوید، خواه که گدا باشد یا دارا و شریف باشد، با او گفتگو میکرد ، ودراین روز، پادشاه ، با دهقانان و برزیگران مجالست می نمود و دریک سفره با ایشان غذ ا میخورد ، ومیگفت : من امروز مانند یکی ازشما هستم و من با شما برادرهستم . زیرا قوان دنیا به کارهائیست که بدست شمامیشود ، و قوام عمارت آن هم به پادشاه است ، ونه پادشاه را از رعیت گریزی است ، ونه رعیت را ازپادشاه ، وچون حقیقت امرچنین شد، پس من که پادشاه هستم ، با شما برزیگران ، برادرخواهم بود ، و مانند دوبرادرمهربان خواهیم

بود ، به خصوص که دوبرادرمهربان « هوشنگ » و « ویکرد » ، چنین بودند » .
اینکه شاه جامه سپید می پوشد و با کشاورزان بر روی فرش سپید می نشیند ، برای آنست که « سپید= سپیت » ، نام زنخدای عشق ومهر، خرّم (زهره) هست . خانواده زرتشت نیز به همین علت « سپیتمان » خوانده میشده است . درگستره مهر، نباید هیبت وتعظیم وترس و جلال وابهت باشد . « فرش » نیز که پیکریابی اصل « فرشگرد » است ، سپید است . این اصل خرّمی ومهرو شادیست که زمینه نوشوی است .ازاین رو ، شاه باید بی سپاهیان وارتشیان و نگهبانان باشد تا مردم بتوانند دراوج صمیمیت درد دل خودرا ازستمها ی کارگذاران قدرت با اوبکنند . ازاینگذشته درمحیط ترس و ارهاب ، نمیشود همپرسی ورایزنی کرد . و شاه درست برسرخوان ، که همه باهم میخورند ومینوشند ، گواهی میدهد که من وشما باهم برادریم وهمگوهرباهمیم . با کارهای شما هست که گیتی وجامعه ، قوام می یابد و پایدارمیشود . و « قوام عمارت دنیا » ، وظیفه شاهیست . عمارت گیتی که آباد کردن گیتی باشد، و ساختن خانه درگیتی، بیان مهرورزی انسان به گیتی ودنیاست . نخستین کاری که جمشید (دروندیداد) میکند آنست که به ساختن خانه ازخشت میاندیشد و با پای خودش گل میمالد وبادست خودش خشت میسازد . خشت سازی ، درفرهنگ ایران ، نماد ساختن مدنیت و آباد کردی گیتی است .خانه درفرهنگ ایران ، به معنای اصل وسرچشمه واساس است . خدانیز که سیمرغ باشد ، خانه دارد . مسجد هم که « مز+ گت » باشد به معنای « خانه ماه-خدا » هست . اساسا اصل آفریدن ، معنای « خانه آباد » دارد . گاهِمیان شب که گاه « آبادیان » باشد ، بدان علت « خانه آباد » خوانده میشود ، چون درآن جهان هرروز ازنو آفریده میشود. خدایان بهرام وارتا درعشق ورزی باهم ، گیتی را آباد میکنند= میآفرینند . آباد کردن گیتی ، مهرورزی وباهم آفریدنست . هرکشاورزی (واستریوشی) درشخم زدن زمین وکاشتن تخم (هرکه

گندم میکارد ، اشه میکارد = معنای اشا واهیشت ، خدای ایران ، همین است) ، با گیتی ، مهرمیورزد. عمارت کردن گیتی ، مهرورزی با خداهست. ازاینگذشته ، زمان درتاریخ درفرهنگ ایران ، اینهمانی با « ساختن خانه » داده میشود . نسلها پس ازهم ، یک خانه را باهم بنا میکنند . وطیفه نسلهای پشت سرهم ، ادامه دادن ساختن یک خانه است . کاشتند ، خوریم . کاریم ، خورند . من کاری میکنم که آیندگان ازآن ، بهره مند شوند . جامعه با چنین گونه کارهائی ، ساخته میشود . درست این اندیشه « همکاری نسلها » برای ساختن عمارت مدنیت وفرهنگ ، با آمدن اسلام درایران ازبین میرود . به عبارت سعدی :

عمارت با سرای دیگر انداز   که دنیا را اساسی نیست محکم
هرکه آمد عمارتی نوساخت رفت ومنزل بدیگری پرداخت

خوب دیده میشود که همکاری ملت با حکومت ، گرد محور « اباد کردن گیتی » میچرخد . گرانیکاهِ کارحکومت نیز « قوام عمارت گیتی » ، پیوستگی ودوام بخشیدن به آبادانی گیتی هست نه رواج دینی ، ونه پرداختن به آخرت .

آنگاه درپایان ، پیکریابی پیوند میان حکومت وملت را همانندِ مهربانی دوبرادرمیداند که نامشان ، هوشنگ وویکرد است . هوشنگ وویکرد ، همان « بهمن » و « ارتا یا سیمرغ وهما » هستند . هما وسیمرغ یا ارتا ، نخستین پیکریابی بهمن ، اصل خرد وبزم وآشتی و « آسن خرد » است . درجاهای دیگر، بهمن ، پدرهما میشود . ولی دراصل، بهمن که اصل نادیدنی وناگرفتنی است ، به « ارتا = سیمرغ » تحول می یابد ودیدنی میشود ، و ارتا ، سپس به « خرم یا زهره » تحول می یابد ودیدنی وگرفتنی میشود (واقعیت می یابد وتن وجسم میشود) . این اندیشه تحول یابی ، سپس دررابطه های « برادری » و « پدر- دختری » و « مادر- دختری » عبارت بندی شده است .

درشاهنامه داستان هوشنگ که « سرچشمه داد = قانون وعدالت ونظم » است « هائوشیان » نامیده میشود، که به معنای سازنده « آشیانه وخانه نیک » میباشد . بهمن ، معمارشهرسازیعنی مدنیت سازاست . هوشنگ پیشدادی به معنای آنست که بهمن ، یا آسن خرد انسان ، اصل پدید آرنده قانون ونظم وعدالت است . پیشداد ، به معنای نخستین قانونگذار تاریخی نیست . « ویکرد » درمتن بالا ، برادر هوشنگ شمرد میشود . هنوز درکردی « وی کردن » به معنای افروختن آتش است . و « ویکه ر» به معنای آتش افروز است . بهمن و عنقا (سیمرغ = هما) ، هردو آذرفروزند . درفرهنگ ایران ، اصل، روشنی نبوده است ، بلکه اصل ، آذرفروزاست و از آذری که میافروز ، پرتو می تابد . هوشنگ نیز درشاهنامه ، آذرفروز است و آتشی که ازسنگ (مهروامتزاج واتحاد) میافروزد ، نخستین بار، روشنی وفروغ (بینش) پیدایش می یابد . شاه ، اینهمانی با « هوشنگ » داده میشود و « کشاورزوملت » اینهمانی با « ارتا = سیمرغ = هما » داده میشود . درارتا وهماست ، که خرد وبزم بهمنی ، صورت به خود میگیرد .
این جشن خرّم ، میبایستی هشت روز طول کشیده باشد ، چون هم نخستین روز ماه دی (دسامبر) خرّم نامیده میشود وهم روزهشتم آن . دراین جشن میتوان بخوبی بنیاد گذاری اندیشه دموکراسی وسوسیالسم را دید که جنبشهای خرّمدینی همه برآن استوار بودند و « شهری که درشاهنامه ، درآن درخت دوبن جفت » هست ، ومردمانش ، نه شاه ونه سپاه میشناسد ، همین شهرخرّم است .
درماه دی(دسامبر) که نام دیگرش ، خرّم است ، روزپانزدهم ، روز « دی به مهر» است . روزهای « دی به آذر= روز8» و « دی به مهر15» و«دی به دین 23» به معنای آنست که دی ، همان آذر(9) و همان مهر(16) و همان دین (24) است . آذرو مهرو دی ودین ، چهارچهره یک خدایند . بدین ترتیب ، سه روز « صفر» ایجاد میگردید ، چون هردوروزی ازآن یک خدا بودند. اینست که روز «

دی به مهر» به معنای آنست که « خرّم » ، همان « خدای مهر» است . روز 15 وروز 16 باهم اینهمانی دارند .بنا برآثارالباقیه ابوریحان بیرونی « روزپانزدهم این ماه دی به مهر است که آنرا دیبگان گویند و ازخمیریا ازگل ، شخصی را به هیکل انسان میسازند و در راهرو ودالان خانه ها میگذ ارند .... ودرزمان ما اینکاربرای آنکه مانند کارهای مشرکان واهل ضلال است متروک شده » .

درست این « تندیس ازخمیریا ازگل » ، تندیس خدای مهر یا زنخدا خرّم بود . چون خمیر(=هویر=سه تایکتا= مهرودوستی) است که نان میشود و د رست نان (که درون نامیده میشد) اینهمانی با گیتی داشت . در آثارالباقیه میتوان دید که سغدیها ، مهرماه را « نغ کان » مینامند و « نغ کان » ، همان « نگن = نگ+ گن = نان » است . خوردن نان ، غرس کردن (نیکن =ni-kan = نان)ونهان کردن وکاشتنِ اصل مهردرانسان بود . با خوردن نان ازخوان زنخدا خرّم (لافیس) ، همه مردم ، متعلق به هرمذهب وعقیده وجنس ونژاد وقوم وملتی باشند ، همگوهر زنخدا خرّم ، خدای مهرو رامشگری وزندگی میشوند .

من نشکنم این خمارهرگز کزعشق ، سرشته شد خمیرم
درآب وگل ز« آدم خاکی » نشان نبود
کآغشته شد به آب محبت ، خمیرما - اوحدی